

Anahita A Research Journal of Persian Language, Literature Art & Culture No. 05, 2018, pp 09-20	آناهیتا مجله علمی- پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی شماره: 05 سالنامه 2018، میلادی، صص 9-20
---	---

A Glance at Khawaja Moin-ud-Din Chishti's Poems

*Zulfiqar Ali

**Faiza Kiran

Abstract

Moein ud Din Hassan Sajzi is one of the sixth-century's mystics and the founders of the Chishti Dynasty in India. He travelled to different regions, entered India through the Punjab border and settled down in the Ajmir area for the rest of his life. He wrote poems about mysticism, which was published as a book. Following is the most famous of his poems:

Ruler is Hussain, Emperor is Hussain,
Faith is Hussain, guardian of faith is Hussain.
Offered his head and not the hand to Yazid.
Truly, the foundation of faith is Hussain

Key words: Moin-ud-Din, Chishti, Ajmer, Mysticism, Poems, Dewan

معرفی احوال و آثار خواجه معین الدین چشتی اجمیری

*ذوالفقار علی

**فایزه کرن

چکیده:

معین الدین حسن سجزی، از عرفای قرن ششم و مروج سلسله چشتیه در هند است. او در مناطق های گوناگون سفر کردند و در آخر از راه پنجاب وارد هند شد و در منطقه اجمیر تا آخر حیات ساکن شدند. وی مورد عرفان شعر های را سرودند که در قالب دیوان چاپ شدند. اماون بیت های که خیلی معروف شده اند این است.

شاه است حسین بادشاه است حسین دین است حسین دین پناه است حسین
سر داد نداد دست در دست یزید. حقا که بنای لا اله است حسین.

واژه کلیدی: معین الدین، چشتی، عارف، آثار، اشعار، دیوان و اجمیر

*دانشجوی دکتری دانشگاه تهران - ایران

zulfiyafari09@gmail.com

** استاد یار زبان ادبیات فارسی دانشگاه بانوان ال-سی - لاهور fayezekiran@gmail.com

خواجه معین الدین چشتی تولد و خاندان

معین الدین حسن سجزی، از عرفای قرن ششم و مروج سلسله چشتیه در هند است. او در ۱۴ رجب ۵۳۶ یا ۵۳۷ هجری در یک خانواده ای مذهبی و ثرتمند به دنیا آمد. پدر او غیاث الدین حسن بلخی که از تاجران بزرگ منطقه بود ولی با عین حال یک آدم عابد و زاهد و پرهیزکار بود. گفته اند که نسل وی از سادات سیستان بودند. شجره وی با دوازده واسطه به امیر المومنین علی علیه السلام می رسد و به احتمال بسیار خود او در قصبه سجز به دنیا آمده است، از این رو، وی را معین الدین سجزی نیز می خوانند. (سرور لاهوری، ج 1/256:1332)

همچنین به دلیل سکونت و وفات معین الدین در اجمیر بود بخاطر این وی را اجمیری نیز می گویند. چون به سلسله ای بستگی داشت که بزرگان آن از چشت روستایی در نزدیکی هرات برخاسته بودند، نسبت چشتی یافت و بیشتر به چشتی شهرت دارد تا به سجزی. برخی او را به نادرست سنجری خوانده اند که گویا به خاطر شباهت آن با سجزی بوده است. چون به امیر حسن دهلوی نیز نسبت سنجری داده اند، نام وی را بامعین الدین در آمیخته اند.

زمانی که معین الدین به دنیا آمد در سیستان و خراسان همه جانب قتل و غارتگری و کشت و کشتار عام مسلمانان بود. به همین سبب غیاث الدین مجبور به هجرت از سیستان شد و به خراسان عزیمت کرد. آن زمان معین الدین فقط یک ساله بود.

خراسان هم از حملات دشمنان ظالم و ستمگر در امان نماند و آنجا هم خون هزاران مسلمان بی گناه ریخته شد.

در همین اوضاع پر آشوب معین الدین بزرگ شد و باچشمان معصوم خود دید که چطور خون مسلمان بی گناه به هدر می رود. معین الدین از این اوضاع خیلی رنج می کشید و گاه از پدر می پرسید که علت این خون ریزی ها چیست و تا کی باید ادامه داشته باشد؟

معین الدین در پانزده سالگی پدر رؤف و مهربان خود، غیاث الدین را از دست داد و از او باغ و آسیابی به ارث برد. (جمالی دهلوی 5_6: 1384-1410)

معین الدین با از دست دادن پدر و مادر، باغبانی را شروع کرد و زندگی خود را وقف این باغ کرد و دیگر نتوانست تحصیلات خود را ادامه دهد. او خیلی تاسف می خورد که چرا اینطور شده ولی چون چاره ای نداشت دست به دعا می کرد و از خدای خود فرج این امر را می خواست

(سرور لاهوری، 1332: 258-259)

می گویند روزی او در باغ خود مشغول آبپاشی درختان بود که عارف معروف و مشهور زمان حضرت ابراهیم قندوزی از آنجا گذر کرد. معین الدین چون او را دید دوان دوان پیش آن بزرگوار رفت و

دستهایش را بوسید و عرض ادب کرد. حضرت ابراهیم قندوزی چون ارادت محبت جوان به خود را ملاحظه فرمود برای او دعا کرد و راه افتاد.

معین الدین هم پشت سر او به راه افتاد، چون می خواست به ایشان چیزی بگوید. ابراهیم قندوزی متوجه این امر شد و به جوان کرد و پرسید: پسرم چه می خواهی؟ جوان گفت: دوست داشتم چند دقایقی در این باغ تشریف داشته باشید. چه می دانم این توفیق دوباره نصیب من خواهد شد یا نه؟ آن عارف بزرگ دعوت این جوان را پذیرفت و کمی در باغ استراحت فرمود. معین الدین دو طبق پر از انگور تازه نزد ایشان آورد و خیلی مودبانه از ایشان تقاضا کرد که کمی از این انگور بخورد. حضرت ابراهیم قندوزی هم چند تا دانه از انگور تناول کرد و به جوان فرمود:

ای جوان تو این فقیر را بخوبی ضیافت و پذیرایی کردی. ولی بدان که این باغ، این ثروت و این همه فنا می شود. امروز بهار است ولی فردا پاییز می آید و همه را از بین می برد. این باغ تو با گذر زمان تباه خواهد شد و خداوند به تو باغی عنایت می کند که هرگز فنا شدنی نیست و تا قیامت باقی خواهد ماند. بعد ابراهیم قندوزی دست در کیسه ای کرد و از آن یک تکه نان خشک سنگین و محکم در آورد. آن را به معین الدین داد و گفت: آن پذیرایی تو بود و این هم مهمانی یک فقیر. بعد از آن حضرت ابراهیم قندوزی به راه خود رفت و معین الدین همان جا تکه نان را در دست نگه داشته و در فکر فرو رفته بود. تکه نان آن قدر سخت بود که جویدنش و خوردنش بسیار دشوار بود ولی معین الدین آن را هدیه ای یک درویش و مرد خدا دانسته، به راحتی خورد. در آن لحظه معین الدین دل از دنیا کند و به دنبال گمشده ای رفت که باید می یافت (آریا، 1365: 65)

علت ورود او را به سلك صوفیان و تمایل وی به عرفان را همین ملاقات ابراهیم قندوزی می دانند پس از این تحول روحی، معین الدین اموال خود را بین مستمندان تقسیم کرد و برای تحصیل علوم دینی به عراق رفت و در مدت کوتاهی از علمای دین محسوب گردید.

سفرهای معین الدین

سپس سفرهای طولانی خود را آغاز کرد. نخست به خراسان رفت. در روستای هارون، در نزدیکی نیشابور به خدمت خواجه عثمان هارونی رسید و چند سال نزد او به ریاضت پرداخت، تا این که از او خرقه گرفت. می گویند اول معین الدین نزد او بعنوان یک طلبه رفت تا چیزهایی را یاد بگیرد. ولی عثمان هارونی به وی توجهی نکرد. یک روز معین الدین خواسته اش را به زبان آورد و به عثمان هارونی گفت که می خواهد شاگرد و مرید او شود.

عثمان هارونی به وی پاسخ مثبتی نداد و گفت: من که نمی توانم بار خودم را بردارم چطور می توانم بار تو را هم به دوش بکشم. ولی معین الدین ناامید نشد و بر خواسته خود مصر ماند تا بالاخره موفق به شاگردی وی گردید. معین الدین تقریباً تا دو سال و نیم در خدمت مرشدش ماند و به ریاضت پرداخت. می گویند معین الدین شبها بیدار می ماند تا مبادا مرشدش به چیزی نیاز داشته باشد و او خواب بماند. حضرت عثمان هارونی وقتی این محبت و ارادت او را نسبت به خویش ملاحظه فرمود روزی دست به دعا کرد و از خدا خواست که قلبش را نورانی کند و او را در سالکان راه الهی شمار بیاورد. دعای مرشد در حق مریدش به اجابت رسید و پرده های ظلمات از چشم های معین الدین کنار رفت. (جمالی دهلوی: 1384-1410/5-6)

بعد از خراسان به بغداد رفت و گویا در این سفر با نجم‌الدین کبروی و عبدالقادر گیلانی دیدار کرده بود. گفته شده که معین‌الدین تقریباً تا سه ماه نزد نجم‌الدین ماند و از او هم کسب فیض نمود. در بغداد با شیخ ضیاء‌الدین، مرشد شیخ شهاب‌الدین سهروردی دیدار کرد. سپس نزد خواجه اوحالدین کرمانی رفت و از او نیز خرقه ارشاد گرفت. پس از آن راهی همدان شد و به حضور خواجه یوسف همدانی رسید. از آنجا به تبریز رفت و ابوسعید تبریزی را ملاقات کرد.

سپس راهی اصفهان شد و در آنجا چندی هم‌نشین شیخ محمد اصفهانی شد. در آنجا بود که قطب‌الدین بختیار کاکي به او دست ارادت داد، اما به نوشته قطب‌الدین در دلیل العارفین در مسجد ابواللیث سمرقندی در بغداد به حضور معین‌الدین رسیده بوده است. گفته‌اند که معین‌الدین و قطب‌الدین با هم از اصفهان به هرات رفتند. معین‌الدین در استرآباد به خدمت خواجه ناصرالدین استرآبادی، از بازماندگان با یزید بسطامی رفت. به هرات رسید و چندی در آنجا ماند. از هرات به بلخ رفت و مدتی نزد شیخ احمد خسرویه ماند. از آنجا راهی غزنین شد و در آن شهر پیش شمس‌العارفین عبدالواحد رفت. (سرور لاهوری، 1332: 351)

می‌گویند بین این سفرها معین‌الدین سفری به سبزوار ایران هم داشت که وقتی آنجا رسید مردم پیش وی آمده و از ظلم و ستم شاهی شکایت کردند و از وی خواستند که از خدا بخواهد که پادشاه یادگار محمد را هدایت کند تا مردم از ظلم و ستم وی در امان بمانند. معین‌الدین مردم را دلداري داد و به آنها گفت که به زودی اوضاع شهر خوب می‌شود و پادشاه هم از ظلم خود دست بر می‌دارد. روز دیگر معین‌الدین خود به دربار وی می‌رود و به نگهبان می‌گوید که به پادشاه بگوید فقیر معین اجازه ملاقات می‌خواهد. وقتی که نگهبان پیام معین‌الدین را به پادشاه می‌رساند او عصبانی می‌شود و می‌گوید: من با مردم فقیر کاری ندارم و ملاقات هم نمی‌کنم. نگهبان بر می‌گردد و قبل از این که به معین‌الدین چیزی بگوید او می‌فهمد پادشاه چه جوابی داده است. وی بدون اجازه وارد می‌شود و مستقیم به اتاق پادشاه می‌رود. پادشاه با دیدن معین‌الدین وحشت زده می‌شود و دست را از پا گم می‌کند. معین‌الدین رو به پادشاه می‌کند و می‌گوید: من همان فقیری هستم که تو به او اجازه ورود ندادی. من نیامده‌ام که به چند تکه نان، کیسه ای پول یا دو تا پاچه ابریشم بدهی. من آمده‌ام تا تو را نصیحت کنم و از ظلم بر مردم ناتوان و بی‌گناه بر حذر دارم. مردم را آزار نده که آنها برده تو نیستند، بلکه آزاده زاده شده‌اند. اگر از کارهای خود دست بر نداری به خشم و عذاب الهی مبتلا خواهی شد. سخنان معین‌الدین آن چنان بر پادشاه اثر کرد که می‌گویند وقتی معین‌الدین دربارش را ترک کرد پادشاه هم دنبالش راه افتاد و از وی خواست که نسبت پیر و مرید را با وی پیوند دهد. (سرور لاهوری، 1332: 345)

ورود معین‌الدین به هند

از راه پنجاب وارد هند شد و در لاهور نشیمن گزید. در آنجا ابتدا با شیخ حسین زنجانی دیدار کرد. وی در لاهور بیشتر در آرامگاه شیخ علی هجویری به تفکر و عبادت می‌گذراند و چندی نیز در آنجا نیز معتکف شد. از لاهور به ملتان آمد و تا پنج سال همان اقامت گزید و زبان سانسکریت را یاد گرفت. چون اکثر مردم هند هندو بودند و ایشان می‌خواست اسلام را بین آنها تبلیغ کند لذا خود لازم دانست اول زبان آنها را یاد بگیرد. (داراشکوه بابری کانپور 50: 1318)

پس از مدتی به دهلی رفت و چندی در آن شهر ماند و بسیاری از هندوان بر اثر دیدار با او مسلمان شدند.

ورود به اجمیر

سرانجام در 561 ق شاگرد رشیدش قطب الدین کاکای را در دهلی گذاشت و خود به اجمیر رفت و تا پایان زندگانی در آنجا ماند.

بعد از ورود به اجمیر یک کاخ کوچکی برای خود درست کرد و همان جا مشغول عبادت شد. ابتدا وقتی این فقیر را مردم دیدند تصور کردند یک جوگی یا ساده است. ولی وقتی ملاحظه کردند که عمل و رفتار و عبادت و بندگی اش با هندوها فرق می‌کند به فراست افتادند که وی کیست؟ روزی چند راجپوت به کاخ وی آمدند. معین الدین مشغول عبادت و راز و نیاز با خدای خود بود. آن‌ها همانجا منتظر ماندند تا عبادتش تمام شود. وقتی معین الدین از عبادت فارغ شد رو به آنها کرد و پرسید: شما که هستید و چه می‌خواهید؟ پرسیدند: تو که هستی و برای چه به اینجا آمده ای؟ وی گفت: من یک مسلمان هستم و آمده‌ام تا پیغام خداوند را به شما برسانم. آن‌ها با شنیدن اسم مسلمان به تعجب فرو رفتند و پرسیدند: پس تو از اقوام محمود غوری هستی؟ گفت: بله. او برادر دینی من بوده ولی من با سلاح و لشکر نیامده‌ام بلکه دست خالی و تنها هستم.

(داراشکوه بابری کانپو، 1318: 63؛)

ازدواج و فرزندان

خواجه معین الدین که تا ورود به اجمیر ازدواج نکرده بود مطابق سنت رسول الله تصمیم بر ازدواج گرفت و در آنجا دو همسر اختیار کرد. (ملاحمد قاسم ۱۸۶۲ء: 376 ج2)

در تاریخ فرشته آمده است که معین الدین هنگامی که حدوداً نود سال داشت، با بی بی عصمت عصمت الله، دختر سید وجیه الدین ازدواج کرد ولی این به ظاهر درست نمی‌آید، چون به گفته غوثی شطاری خواجه و همسرش ۲۷ سال باهم زندگی کردند و چنین می‌توان استدلال کرد که ازدواج وی ۶۰۶ ه یعنی زمانی که او هفتاد ساله بوده صورت گرفته است و زوجه دوم او دختر یکی از «راجاهای بومی» هندو بود که در جنگ به اسارت در آمده بود. (ملاحمد قاسم ۱۸۶۲ء: 378 ج2)

حاصل دو ازدواج وی، سه پسر (ابوسعید، فخرالدین، حسام الدین) و یک دختر (بی بی حافظه جمال) بود. ابو سعید دو فرزند داشت و پنجاه سال عمر کرد، فخرالدین (متوفی 661) از علما و عرفا بود و حسام الدین نیز در 45 سالگی به سلك عرفا پیوست و سپس به طرز اسرار آمیزی ناپدید شد. بی بی حافظه نیز از دست پدر خرقة خلافت گرفت و زنان را ارشاد می‌کرد. مقبرة وی، در کنار قبر پدرش، در اجمیر است. (سرور لاهوری 1332: 363-364)

وفات و مقبره معین الدین

معین الدین در ۶ رجب سال 633 ه در کبر سنی یعنی ۹۷ سالگی وفات یافت. جسدش را در همانجایی که بیشتر عمرش را در آن سپری کرده بود به خاک سپردند. ابتدا قبر او از خشت بود، بعداً صندوقی از سنگ روی آن ساختند و قبر نخستین را به همان حال خود رها کردند. خواجه حسین ناگوری بالای قبر

یک بنیاد عمارت نهاد. خانقاهی بر قبر خواجه به دست یکی از ملوک احتمالا محمود خلجی بنا شد. سلاطین مالوه هم مسجد دیگری در مجموعه روضه ساختند جهانگیر و اورنگ زیب آن را توسعه دادند. سلاطین و امرا در قرون متمادی بر تربیت وی که زیارتگاه است، گنبد و بارگاه بنا کردند. هر سال مردم در ششم رجب به مناسبت عرس وی مراسمی برگزار می‌کنند. به خواجه معین‌الدین کرامات بسیاری نسبت داده‌اند. وی در گسترش اسلام و ترویج تصوف در شبه قاره سهم عمده‌ای داشت. (داراشکوه بابر یکانپور 1318:75)

معین‌الدین خلفا شاگردان بسیاری تربیت کرد که معروف‌ترین آنها قطب‌الدین بختیار کاکي و حمیدالدین صوفي سعیدی ناگوری ملقب به سلطان التارکین، هستند.

آثار معین‌الدین

از معین‌الدین آثاری به جا مانده است، که برخی دوصحت انتساب آنها به او تردید دارند. بعضی از آثار منسوب به او عبارت‌اند از:

۱. انیس الارواح یا انیس دولت، که ملفوظات خواجه عثمان هارونی است
۲. گنج اسرار، که مجموعه دیگری از ملفوظات عثمان هارونی است؛ بخشی از این ملفوظات راجع به شرح مناجات خواجه عبدالله انصاری است
۳. دلیل العارفین، مشهورترین اثر او، که مجموعه ملفوظات وی است و قطب‌الدین بختیار کاکي آنها را گرد آورده است این کتاب درباره مسائل از قبیل طهارت نماز، ذکر، محبت، وحدت و آداب سالکان است.
۴. بحر الحقایق، ملفوظات معین‌الدین خطاب به قطب‌الدین بختیار است که در آن سیر و سفر عرفانی خود، از جمله معراجش، را برای قطب‌الدین شرح داده و از رسیدن خود به مقام وحدت سخن گفته است
۵. اسرار الواصلین، شامل هشت نامه به قطب‌الدین بختیار
۶. رساله وجودیه، درباره نیروهایی که به سبب ریاضت و چله نشینی به وجود می‌آید و نیز کیفیت دم (نفس). این رساله آداب دم زدن و سرمایه جوگ نیز نامیده شده است
۷. کلمات معین‌الدین سجزی، درباره وحدت وجود، نفی واثبات، ناسوت، لاهوت و ملکوت
۸. دیوان معین، که شامل غزلیات او به زبان فارسی است. در صحت انتساب این اثر به معین‌الدین تردیدی جدی وجود دارد. برخی پژوهشگران آن را متعلق به معین فراهی (متوفی قرن دهم) دانسته‌اند. (آریا، 100/99-1365)

در اقوال معین‌الدین، آرای وحدت وجودی آشکار است. وی علامت شناخت خدا را خاموشی در معرفت و گریختن از خلق دانسته است. البته خدمت به خلق، کمک به درماندگان و رواکردن حاجات بیچارگان و گرسنگان نیز در تعالیم وی جایگاه مهمی دارد. برخی از سخنان معین‌الدین درباره خوف و رجا شبیه به سخنان واعظان و زاهدان است. با این حال، عشق و محبت نیز در تعالیم عرفانی وی جایگاه بلندی دارد. بنابراین از نظر او دوستان حق تعالی، متصف به خوف و رجا و محبت‌اند.

معین‌الدین در ملفوظات خود بر شریعت و رعایت جزئیات و دقائق آن تأکید کرده است. به نظر او عارف باید در وهله اول در شریعت ثابت قدم باشد، آنگاه به پایه‌ی طریقت، معرفت و حقیقت نایل شود.

دیوان و کلام حضرت معین الدین چشتی

سلطان الهند، خواجه خواجگان حضرت غریب نواز معین الدین چشتی شاعری بلند پایه بود که بسیاری از شعرهای وی زبانزد خاص و عام هستند.

وی در مورد سید الشهداء امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

شاه است حسین پادشاه است حسین

دین است حسین دین پناه است حسین

سر داد نداد دست در دست یزید

حقا که بنای لا اله است حسین

خیلی از محققان ادبیات صوفیانه وی را بعنوان یک شاعر زبردست معرفی کرده‌اند. قابل ذکر است که وی در ابتدا یک صوفی و سپس شاعری توانمند است.

در مورد ویژگی‌ها و خصوصیات کلام ایشان چیزی گفته نشده است. با تحقیق در شعر وی، می‌توان ویژگی‌های زیر را برای زبان شعری وی برشمرد:

۱. زبان وی روان و ساده است و الفاظ سخت و پیچیده را به کار نبرده است.

۲. کلام ایشان مشتمل بر حمد باری تعالی، نعت رسول مکرم، مدح اهل بیت پیامبر، تعلیمات تصوف، راه‌های رسیدن به حق تعالی و وصال با آن حضرت و مضامینی از این دست می‌باشد.

۳. وی سعی کرده پیام خود را گاه با استعاره، گاه در قالب مثال و گاه خیلی ساده به مخاطب منتقل کند.

در مورد دیوان وی اختلاف بسیاری وجود دارد. اکثر محققان و صاحب نظران وی را صاحب دیوان نمی‌دانند و عقیده دارند که دیوانی که به خواجه نسبت داده می‌شود دیوان خود او نیست بلکه دیوان مولانا معین الدین فراهی می‌باشد که به علت هم نام بودن به ایشان نسبت داده شده.

ولی بعضی کارشناسان و محققان نظر دارند که معین الدین چشتی شاعری بلند پایه بوده و دیوان هم داشته و ملا معین الدین فراهی اصلاً شاعر نبوده چه برسد این که دیوانی داشته باشد. از کسانی که این دیوان را از مولانا معین الدین فراهی می‌دانند، حافظ محود شیرانی و پروفیسور دکتر مهملد ابراهیم دار هستند. کسانی که نظر بر عکس اینها دارند از آنها می‌شود شمس الدین بریلوی و سید صولت حسین را نام برد.

حافظ محمود شیرانی در تحقیق گسترده‌ای نسبت این دیوان را به ملا معین فراهی اثبات کرده و سعی کرده که دلایل مخالفان را با ادله رد کند، ولی دلایل وی چندان قوت ندارد که بتوان به آنان اعتماد کرد.

در مقابل آقای شمس الحسن شمسی بریلوی در مقاله‌ای با عنوان "نقد و بررسی دیوان معین الدین" بالغ بر ۱۰۵ صفحات این امر را اثبات کرده که دیوان موصوف هیچ ربطی به ملا معین فراهی ندارد بلکه دیوان خواجه معین الدین چشتی می‌باشد.

رد اینجا بطور مختصر دلایل حافظ محمود شیرانی و نقد آن از شمس الحسن شمسی بررسی می‌شود و چنین نتیجه گرفته می‌شود که دیوان از آن کیست؟

حافظ محمود شیرانی برای اثبات ادعای خود چند دلیل آورده:

۱. تاریخ از دیوان خواجه معین الدین چشتی بی خبر است و در جایی دیده نشده است که خواجه

معین‌الدین بعنوان یک شاعر معرفی شده باشد یا تذکره ای از دیوان وی شده باشد. به گفته حافظ محمود شیرانی حدوداً تا پانصد سال بعد از وفات خواجه معین‌الدین اصلاً این دیوان مثل یک خزانه مخفی نا پید بوده و یک بارگی پیدا شد در این پنج قرن آن دیوان کجا بوده است؟ و چرا مورخان و دانشمندان از این دیوان نام نبردند؟

۲. خود کتاب خواجه معین‌الدین "انیس الارواح" "دلیل العارفین" کاکي بختیاری، تصنیف عهد همایون "سیر العارفین" "تاریخ فرشته" ابو القاسم و کتابهای مهم دیگر اصلاً معین‌الدین چشتی را شاعر معرفی نکرده‌اند.

۳. زبان و ادبیات این دیوان با زبان و ادبیات عصر خواجه سازگاری ندارد بلکه زبان و ادبیات متاخرین است. لذا نمی‌توان گفت که این دیوان از خواجه معین‌الدین باشد.

۴. در دیوان هیچ شاهد و قرینه ای وجود ندارد که نسبت آن را با خواجه ثابت کند.

۵. از کلام این دیوان به دست می‌آید که سراینده آن یکی از وعاظ و خطبای زبردست بوده است نه یک عارف و صوفی لذا باید صاحب این را در میان واعظان و خطبا جستجو کرد و از این جهت که خواجه معین‌الدین یک صوفی و عارف بوده و مولانا معین‌الدین فراهی یک واعظ، لذا نسبت دیوان به مولانا فراهی بهتر و قریب تر به نظر می‌رسد.

این دلایلی است که حافظ محمود شیرانی برای رد مخالفان خود ارائه کرده است و اینک دلائل و نقد مخالفان در زیر می‌آید:

شمس الحسن شمس می‌گوید: دلایلی که حافظ شیرانی برای ادعای خود ارائه فرموده نه تنها پذیرفته نیست بلکه قابل مناقشه است.

دلیل اول وی این است که تاریخ از شاعری و دیوان خواجه معین‌الدین بی خبر است. پاسخ این است که مراد از تاریخ چیست؟ مراد از تاریخ اینجا تاریخ زبان و ادبیات فارسی است و تدوین و نگارش ادبیات فارسی هم در هند و هم در ایران از قرن سیزدهم هجری شروع شده است. پیش از این تاریخ ادبیات اینطور نبوده است و چون خواجه معین‌الدین در قرن ششم می‌زیسته لذا نمی‌توان از تاریخ ادبیات برای این ادعا دلیل آورد. البته کتاب‌هایی که قبل از قرن سیزدهم در شبه قاره نوشته شده است، معین‌الدین چشتی را به عنوان یک شاعر زبر دست معرفی کرده‌اند.

بطور مثال نواب صدیق حسن در کتاب "شمع انجمن" در ردیف میم حضرت معین‌الدین سجزی چشتی را بعنوان یک شاعر معرفی کرده و از ایشان اشعار هم آورده است.

کتاب "روز روشن" هم اول از زندگی نامه وی نقل می‌کند و بعد اشعارش را بطور نمونه می‌آورد.

"آتشکده" ابراهیم علی آذر که در ۱۱۷۴هـ تألیف شده، معین‌الدین چشتی را یک شاعر عظیم و پر آوازه می‌خواند و اشعاری را هم ذکر می‌کند.

در همه این کتب و تذکرها خواجه معین‌الدین چشتی بعنوان یک شاعر بزرگ معرفی شده و در مقابل، هیچ ذکری از مولانا یا ملا معین فراهی وجود ندارد. گو که ایشان اصلاً شاعر نبوده چه برسد به اینکه صاحب دیوان باشد.

چنین نوشته اند که چرا دیوان معین‌الدین چشتی تا بیش از پنج قرن ناپدید بوده است. در پاسخ باید گفت که کسانی که اینگونه اشکالات را می‌آورند شاید اطلاع ندارند یا فراموش کرده اند که تا قرن دوازدهم

اصلاً چاپ و نشر در شبه قاره رواج نداشته بلکه کتابها بصورت نسخه خطی نگه داری می‌شدند حتی در ایران هم وضعیت چنین بود. تا بدان حد که شاهنامه فردوسی که اولین گنج ملی ایران زمین است، بنا بگفته دکتر رضا زاده شفق، حدوداً در سال ۴۰۰ تکمیل گشت. این در حالی است که قدیمی‌ترین نسخه خطی آن که در دست است از ۷۲۹ می‌است. لذا خبر نداشتن از چنین چیزی به منزله وجود نداشتن آن نیست.

دلیلی که حافظ محمود شیرانی برای اثبات ادعای خود و برای رد نظر دیگران آورده قضیه را بر عکس می‌کند، چون هیچ یک از تذکره نگاران از ملا معین فراهی یا هروی اسم نبرده‌اند. مثلاً علامه شبلی نعمانی در "شعرا لعجم" و پروفسور برائون در "تاریخ ادبیات ایران" شمار زیادی از شعرای بنام و معروف را نام برده‌اند و در مورد شخصیت و کلام آنها بحث کرده‌اند. ولی وقتی به معین فراهی می‌رسد می‌گویند "از آثار لطائف نگار مولانا معین الدین فراهی معارج النبوة درمیان مردم مشهور است." از این عبارت معلوم می‌شود که ملا فراهی یک شاعر نبوده بلکه یک نثر نویس بوده است.

دلیل دوم حافظ بر ادعایش این است که زبان و ادبیات این دیوان متعلق به زمان خواجه معین نیست بلکه نزدیک تر به عصر معین الدین هروی است. این سخن هم قابل مناقشه است. چون سخن و کلام هر سخنور و شاعر بیانگر همان عهد و عصر می‌باشد که شاعر یا سخنور در آن می‌زیسته و خصوصیات که کارشناسان و ادیبان برای قرن پنجم و ششم ذکر کرده‌اند همه در کلام خواجه بدرجه اتم و اکمل وجود دارند. مخصوصاً علامه شبلی نعمانی در "شعر العجم" چند ویژگی خاص بیان کرده است. وقتی ما کلام خواجه را با آن می‌سنجیم مطابقت و موافقت کاملی مشاهده می‌کنیم.

ویژگی‌هایی که حافظ شیرانی برای ادعا خود ذکر می‌کند متعلق به عهد خاقانی، نظامی گنجوی، انوری و شعرای دیگری است که از متوسطین هستند و خواجه معین الدین هم از عهد متوسطه است ولی معین الدین فراهی از متاخرین است نه از متوسطین. پس چطور می‌توان چنین دیوانی که ویژگی‌های دوره متوسطه دارد را متعلق به کسی دانست که از متاخرین است و نه از متوسطین. و نیز، ویژگی‌هایی که برای عهد متوسطه یعنی عهد فغانی، فیضی، عرفی، نظیری و امثال اینها ذکر شده در دیوان مذکور موجود نمی‌باشد لذا نمی‌توان صاحب این دیوان ملا معین فراهی باشد.

یکی از دلایل حافظ شیرانی این است که از دیوان به دست می‌آید که این کلام متعلق به یک واعظ است نه متعلق یک صوفی لذا صاحب این را باید از واعظ جستجو کرد نه از صوفیان کرام. این سخن درستی نیست چرا که از مضامین دیوان کاملاً روشن است که این کلام، کلام یک عارف و صوفی است. وصل به ذات حق، تجلی ذات قدسی، حق الیقین، قبض و بسط، فنا و بقاء، وحدت الوجود، اعیان ثابته، سوختن در آتش عشق و مضامینی دیگر از این قبیل وعظ نیستند بلکه مطالب و معارف عرفانی‌اند. (صولت حسین، 1317:118)

در صحت و سقم صاحب اصلی این دیوان هنوز باید تحقیق و بررسی بیشتری شود تا کاملاً روشن گردد که دیوان از آن کیست. در ادامه از بحث بالا نتایجی که حاصل می‌شود در سطور ذیل آورده می‌شود.

دیوان مورد نظر این کتاب:

. دو دیوان در دست است که منسوب به خواجه معین الدین است.

۱. یکی بنام "کلام عرفان طراز" که با ترجمه منظوم به چاپ رسیده. مؤلف این دیوان سید صولت

حسین است. نسخه ای که از این دیوان دست است که مکتبه روبی دهلی در ۱۹۹۲ م از الفا آفیسست پریس به چاپ رسانده است.

۲. دومی بنام "دیوان غریب نواز" از آن مسلم احمد نظامی است که توسط کتب خانه نذیریه دهلی از کوه نور پرینتنگ پریس به چاپ رسانده است.

دیوان مورد نظر این تحقیق دیوان اول (کلام عرفان طراز) می باشد که همان "دیوان معین" مورد نزاع است.

این دیوان مطابق با نسخه ای است که اولین بار از مطبع نامی "منشی نول کشور کانپور" در ماه جمادی الاولی ۱۲۸۸ ه به چاپ رسیده بود.

سه نسخه خطی دیگر نیز از این دیوان وجود دارد که این نسخه با آنها مطابقت دارد.

۱. کتب خانه آصفیه عابد حیدر آد دکن مخطوطه ۳۷۵۷ یازدهم رجب المرجب ۱۲۱۴ ه

۲. کتابخانه عمومی خدا بخش پتنه مخطوطه ایچ. ایل ۳۵۱ چهارم رمضان المبارک ۱۲۵۶ ه

۳. کتابخانه عمومی خدا بخش پتنه مخطوطه ایچ. ایل ۲۹۹۴ یازدهم محرم الحرام ۱۲۰۱ ه

این دیوان طبق ردیف الف با تنظیم شده که مشتمل بر ۱۱۹ غزلیات می باشد.

نتیجه :

1. حضرت معین الدین چشتی یک شاعر توانا و عظیمی بوده.
2. در تاریخ و کتابهای گوناگون شواهد مختلفی وجود دارد که بر شاعر بودن وی دلالت دارد.
3. از شواهد درونی و بیرونی ثابت می شود که "دیوان معین" از آن معین الدین سجزی چشتی است نه از آن ملا معین فراهی.
4. ملا معین فراهی شاعر نبوده که این دیوان را بتوان از آن وی دانست، چون نه شواهد درونی وجود دارد نه شواهد بیرونی.
5. دلائلی که برای منسوب کردن دیوان به ملا معین هروی آورده می شود قابل مناقشه است.

منابع:

- ##. دلیل العارفين، معين الدين چشتي، ترتيب وتبويب خواجه قطب الدين بختيار کاکي اوشي، چاپ حافظ محمد عبدالأحد، چاپ سنگي دهلي 1311 هـ. 5، سفینه الاولیا، داراشکوه بابري کانپور 1318؛ 6. اخبار الاخيار في اسرار الابرار، عبدالحق دهلوي، چاپ علیم اشرف خان، تهران 1383 ش؛ ##. طريقة چشتیه در هند وپاکستان غلام علي آریا، تهران 1365 ش؛
- ##-نگاهی کوتاه بر تاریخچه زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره»، ساجدالله تفهیمی، ترجمه علي محمد مؤذني، در مجموعه سخنرانی‌های نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه قاره، ج2، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، 1372 ش؛
- ##- دائره المعارف بزرگ اسلامي، زیر نظر کاظم موسوي بجنوردي، تهران 1367 ش -، ذیل «اسلام. اسلام در شبه قاره هند و پاکستان» (از فتح الله مجتباتي)
- ##- دائره معارف اسلاميه، لاهور 1384-1410/1964-1989، ذیل «چشتي» (از خلیق احمد نظامي) حامدين فضل الله جمالي دهلوي، 3. سیرالعارفين، چاپ سنگي دهلي 1311
- ##- تأثیر صوفیان ایران در تصوف شبه قاره پاکستان و هند»، ممتاز بیگم چودهري
- ##- کلام عرفان طراز، سید صولت حسین دیوان
- ##- گلشن ابرار، جمعی از نویسندگان تهران
- ##- مروج اسلام در ایران صغیر، پرویز اذکابی
- ##- معارف صوفیه، دکتر جواد نور بخش، لندن
- ##- الذریعه الي تصانیف الشیعه، محمد حسن آغا بزرگ تهراني ۱۳۳۶
- ##- تذکره علمای هند، رحمان علي لکهنو 1914
- ##- الثقافه الاسلاميه في الهند، ابوالحسن علي حسني ندوي، دمشق 1403/1983؛